

قیامة يسوع من الأموات

¹ وَفِي أَوَّلِ الْأُسْبُوعِ جَاءَتْ مَرْيَمُ الْمَجْدَلِيَّةُ إِلَى الْقَبْرِ بَاكِراً وَالظَّلَامَ بَاقٍ فَتَطَلَّعَتْ الْحَجَرَ مَرْفُوعاً عَنِ الْقَبْرِ. ² فَزَكَّصَتْ وَجَاءَتْ إِلَى سِمْعَانَ بُطْرُسَ وَإِلَى التِّلْمِيذِ الْآخَرِ، الَّذِي كَانَ يَسُوعُ يُحِبُّهُ، وَقَالَتْ لَهُمَا: أَخْذُوا السَّبْذَ مِنَ الْقَبْرِ وَلَسْنَا نَعْلَمُ أَيْنَ وَضَعُوهُ. ³ فَخَرَجَ بُطْرُسُ وَالتِّلْمِيذُ الْآخَرُ وَاتَّيَا إِلَى الْقَبْرِ. ⁴ وَكَانَ الْإِثْنَانِ يَرْكُضَانِ مَعاً، فَسَبَقَ التِّلْمِيذُ الْآخَرُ بُطْرُسَ وَجَاءَ أَوَّلًا إِلَى الْقَبْرِ ⁵ وَانْحَنَى فَتَطَلَّعَ الْأَكْفَانَ مَوْضُوعَةً وَلَكِنَّهُ لَمْ يَدْخُلْ. ⁶ ثُمَّ جَاءَ سِمْعَانُ بُطْرُسُ يَتَّبِعُهُ وَدَخَلَ الْقَبْرَ وَتَطَلَّعَ الْأَكْفَانَ مَوْضُوعَةً ⁷ وَالْمِئْبِلَ الَّذِي كَانَ عَلَى رَأْسِهِ لَيْسَ مَوْضُوعاً مَعَ الْأَكْفَانِ بَلْ مَلْفُوفاً فِي مَوْضِعٍ وَحْدَهُ. ⁸ فَجَبَّتِ دَخَلَ أَيْضاً التِّلْمِيذُ الْآخَرُ، الَّذِي جَاءَ أَوَّلًا إِلَى الْقَبْرِ، وَرَأَى قَاعَنَ. ⁹ لَأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا بَعْدُ يَعْرِفُونَ الْكِتَابَ أَنَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يَقُومَ مِنَ الْأَمْوَاتِ. ¹⁰ فَخَصَّى التِّلْمِيذَانِ أَيْضاً إِلَى مَوْضِعِهِمَا.

يسوع المقام يظهر لمريم المجدلية

¹¹ أَمَّا مَرْيَمُ فَكَانَتْ وَاقِفَةً عِنْدَ الْقَبْرِ خَارِجاً تَبْكِي. وَفِيمَا هِيَ تَبْكِي انْحَنَتْ إِلَى الْقَبْرِ ¹² فَتَطَلَّعَتْ مَلَائِكَتَانِ بِنِيَابٍ بِيضَ جَالِسَيْنِ، وَاحِداً عِنْدَ الرَّأْسِ وَالْآخَرُ عِنْدَ الرَّجْلَيْنِ، حَيْثُ كَانَ جَسَدُ يَسُوعَ مَوْضُوعاً. ¹³ فَقَالَا لَهَا: يَا امْرَأَةُ، لِمَذَا تَبْكِينَ؟ قَالَتْ لَهُمَا: إِنَّهُمْ أَخَذُوا سَيِّدِي وَلَسْتُ أَعْلَمُ أَيْنَ وَضَعُوهُ. ¹⁴ وَلَمَّا قَالَتْ هَذَا انْتَفَتَحَتْ إِلَى الْوَرَاءِ فَتَطَلَّعَتْ يَسُوعَ وَاقِفاً وَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّهُ يَسُوعُ. ¹⁵ قَالَ لَهَا يَسُوعُ: يَا امْرَأَةُ، لِمَذَا تَبْكِينَ؟ مَنْ تَطْلُبِينَ؟ فَطَلَبَتْ تِلْكَ أَنَّهُ الْبُسْتَانِيُّ، فَقَالَتْ لَهُ: يَا سَيِّدُ، إِنَّ كُنْتُ أَنْتَ فَذْ حَمَلْتَهُ فَقُلْ لِي أَيْنَ وَضَعْتَهُ وَأَنَا أَخْذُهُ؟ ¹⁶ قَالَ لَهَا يَسُوعُ: يَا مَرْيَمُ، فَانْتَفَتَحَتْ تِلْكَ وَقَالَتْ لَهُ: رَبُّونِي، الَّذِي تَفْسِيرُهُ: يَا مُعَلِّمُ. ¹⁷ قَالَ لَهَا يَسُوعُ: لَا تَلْمِيسِينِي، لِأَنِّي لَمْ أَصْعَدْ بَعْدُ إِلَى أَبِي، وَلَكِنْ اذْهَبِي إِلَى إِخْوَتِي وَقُولِي لَهُمْ: إِنِّي أَصْعَدُ إِلَى أَبِي وَأَبِيكُمْ وَإِلَهِي وَإِلَهُكُمْ. ¹⁸ فَجَاءَتْ مَرْيَمُ الْمَجْدَلِيَّةُ وَأَخْبَرَتْ التِّلَامِيذَ أَنَّهَا رَأَتْ الرَّبَّ وَأَنَّهُ قَالَ لَهَا هَذَا.

يسوع المقام يظهر لتلاميذه

¹⁹ وَلَمَّا كَانَتْ عَشِيَّةُ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَهُوَ أَوَّلُ الْأُسْبُوعِ، وَكَانَتْ الْأَبْوَابُ مُعَلَّقَةً حَيْثُ كَانَ التِّلَامِيذُ مُجْتَمِعِينَ لِيَسْبَبَ الْخَوْفَ مِنَ الْيَهُودِ، جَاءَ يَسُوعُ وَوَقَفَ فِي الْوَسْطِ وَقَالَ لَهُمْ: سَلَامٌ لَكُمْ. ²⁰ وَلَمَّا قَالَ هَذَا أَرَاهُمْ

قبر خالي

¹ بامدادان در اوّل هفته، وقتی که هنوز تاریک بود، مريم مَجْدَلِيَّة به سر قبر آمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است. ² پس دوان دوان نزد شمعون پطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست می‌داشت آمده، به ایشان گفت: خداوند را از قبر برده‌اند و نمی‌دانیم او را کجا گذارده‌اند. ³ آنگاه پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون شده، به جانب قبر رفتند. ⁴ و هر دو با هم می‌دویدند، اما آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده، اوّل به قبر رسید، ⁵ و خم شده، کفن را گذاشته دید، لیکن داخل نشد. ⁶ بعد شمعون پطرس نیز از عقب او آمد و داخل قبرگشته، کفن را گذاشته دید، ⁷ و دستمالی را که بر سر او بود، نه با کفن نهاده، بلکه در جای علی‌احده پیچیده. ⁸ پس آن شاگرد دیگر که اوّل به سر قبر آمده بود نیز داخل شده، دید و ایمان آورد. ⁹ زیرا هنوز کتاب را نفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد. ¹⁰ پس آن دو شاگرد به مکان خود برگشتند.

ظاهر عیسی به مريم مجدلیه

¹¹ اما مريم بیرون قبر، گریان ایستاده بود و چون می‌گریست به سوی قبر خم شده، ¹² دو فرشته را که لباس سفید در بر داشتند، یکی به طرف سر و دیگری به جانب قدم، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید. ¹³ ایشان بدو گفتند: ای زن برای چه گریانی؟ بدیشان گفت: خداوند مرا برده‌اند و نمی‌دانم او را کجا گذارده‌اند. ¹⁴ چون این را گفت: به عقب ملتفت شده، عیسی را ایستاده دید لیکن شناخت که عیسی است. ¹⁵ عیسی بدو گفت: ای زن، برای چه گریانی؟ که را می‌طلبی؟ چون او گمان کرد که باغیان است، بدو گفت: ای آقا، اگر تو او را برداشته‌ای، به من بگو او را کجا گذارده‌ای تا من او را بردارم. ¹⁶ عیسی بدو گفت: ای مريم! او برگشته، گفت: ربونی، یعنی ای معلم. ¹⁷ عیسی بدو گفت: مرا لمس مکن! زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام. و لیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم. ¹⁸ مريم مَجْدَلِيَّة آمده، شاگردان را خبر داد که خداوند را دیدم و به من چنین گفت.

ظاهر عیسی به شاگردان

يَدَيْهِ وَجَنَبَهُ، فَقَرَعَ التَّلَامِيذُ إِذْ رَأَوْا الرَّبَّ. ²¹ فَقَالَ لَهُمْ يَسُوعُ أَيْضًا: سَلَامٌ لَكُمْ. كَمَا أَرْسَلَنِي الْآبُ أَرْسِلُكُمْ أَنَا. ²² وَلَمَّا قَالَ هَذَا تَفَحَّ وَقَالَ لَهُمْ: اقْبَلُوا الرُّوحَ الْقُدُسَ. ²³ مِنْ عَفْزُكُمْ حَطَايَاهُ تُعْفَرُ لَهُ، وَمَنْ أَمْسَكَكُمْ حَطَايَاهُ أَمْسَكَكُمْ.

²⁴ أَمَّا تُوْمَا، أَحَدُ الْاِثْنَيْ عَشَرَ الَّذِي يُقَالُ لَهُ التَّوْأْمُ، فَلَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ حِينَ جَاءَ يَسُوعُ. ²⁵ فَقَالَ لَهُ التَّلَامِيذُ الْآخَرُونَ: قَدْ رَأَيْنَا الرَّبَّ. فَقَالَ لَهُمْ: إِنْ لَمْ أَبْصِرْ فِي يَدَيْهِ أَثَرِ الْمَسَامِيرِ وَأَصَعَ إِصْبِغِي فِي أَثَرِ الْمَسَامِيرِ وَأَصَعَ يَدِي فِي جَنْبِهِ لَا أُوْمِنُ.

²⁶ وَبَعْدَ ثَمَانِيَةِ أَيَّامٍ كَانَ تَلَامِيذُهُ أَيْضًا دَاخِلًا وَتُوْمَا مَعَهُمْ. فَجَاءَ يَسُوعُ وَالْأَبْوَابُ مُغْلَقَةً وَوَقَفَ فِي الْوَسْطِ وَقَالَ: سَلَامٌ لَكُمْ. ²⁷ ثُمَّ قَالَ لِتُوْمَا: هَاتِ إِصْبِعَكَ إِلَى هُنَا وَأَبْصِرْ يَدَيَّ وَهَاتِ يَدَكَ وَصَعْهَا فِي جَنْبِي وَلَا تَكُنْ غَيْرَ مُؤْمِنٍ بَلْ مُؤْمِنًا. ²⁸ أَجَابَ تُوْمَا وَقَالَ لَهُ: رَبِّي وَإِلَهِي. ²⁹ قَالَ لَهُ يَسُوعُ: لَأَنَّكَ رَأَيْتَنِي، يَا تُوْمَا، آمَنْتَ، طُوبَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَرَوْا.

هدف هذا الإنجيل

³⁰ وَأَيَّاتٍ أُخَرُ كَثِيرَةٌ صَنَعَ يَسُوعُ قُدَّامَ تَلَامِيذِهِ لَمْ تُكْتَبْ فِي هَذَا الْكِتَابِ. ³¹ وَأَمَّا هَذِهِ فَقَدْ كُتِبَتْ لِتُؤْمِنُوا أَنَّ يَسُوعَ هُوَ الْمَسِيحُ، ابْنُ اللَّهِ، وَلِكَيْ تَكُونُوا لَكُمْ، إِذَا آمَنْتُمْ، حَيَاةً بِاسْمِهِ.

¹⁹ و در شام همان روز که یکشنبه بود، هنگامی که درها بسته بود، جایی که شاگردان به سبب ترس یهود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان ایستاد و بدیشان گفت: سلام بر شما باد! ²⁰ و چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند، شاد گشتند. ²¹ باز عیسی به ایشان گفت: سلام بر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می فرستم. ²² و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت: روح القدس را بیاپید. ²³ گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد.

²⁴ اما توما، که یکی از آن دوازده بود و او راتوأم می گفتند، وقتی که عیسی آمد با ایشان نبود. ²⁵ پس شاگردان دیگر بدو گفتند: خداوند را دیده ایم. بدیشان گفت: تا در دو دستش جای میخها را نبینم و انگشت خود را در جای میخها نگذارم و دست خود را بر پهلویش ننهیم، ایمان نخواهم آورد.

²⁶ و بعد از هشت روز باز شاگردان با توما در خانه ای جمع بودند و درها بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت: سلام بر شما باد! ²⁷ پس به توما گفت: انگشت خود را به اینجا بیاور و دستهای مرا بین و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی ایمان مباش بلکه ایمان دار. ²⁸ توما در جواب وی گفت: ای خداوند من و ای خدای من. عیسی گفت: ای توما، بعد از دیدن ایمان آوردی. خوشبحال آنانی که ندیده ایمان آورند.

³⁰ و عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد. ³¹ لیکن این قدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است، و تا ایمان آورده، به اسم او حیات یابید.